

تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی

تألیف
دکتر ع. م. دود پوتا

ترجمه
دکتر سیروس شمیسا



تهران - ۱۳۸۲

Daud pota, Umar Muhammad

دود پوتا، عمر محمد

تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی / تألیف ع. م. دود پوتا؛ ترجمه سیروس شمیسا. - تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲.

ISBN 964 - 6494 - 43 - 9

۲۴۰ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The Influence of Arabic poetry

ص.ع. به انگلیسی:

on the development of Persian poetry.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. شعر فارسی -- تأثیر عربی. ۲. شعر فارسی -- تاریخ و نقد. الف. شمیسا،

سیروس، ۱۳۲۸ - مترجم. ب. عنوان.

۸ فا ۱ / ۰۰۹

PIR ۳۵۴۸ / د ۲ ت ۲

۱۳۸۱

م ۸۱ - ۴۲۰۶۴

کتابخانه ملی ایران



دفتر مرکزی، انقلاب، ۱۲ فروردین، لبافی نژاد، پلاک ۲۰۸ تلفن ۶۴۹۱۵۸۸

فروشگاه، فلکه دوم تهرانپارس، جشنواره، پلاک ۲۰، تلفن ۷۷۲۷۶۸

عمر محمد دود پوتا

تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی

ترجمه دکتر سیروس شمیسا

چاپ اول، ۱۳۸۲ ه.ش. - تهران

تیراژ، ۲۲۰۰ نسخه

حروفچینی، گنجینه

لیتوگرافی، ابوالحسنی

چاپ، چاپخانه مهارت

طرح جلد، آقایی زاده

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹ - ۴۳ - ۶۴۹۴ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 6494 - 43 - 9

فهرست مطالب

۹

مقدمه مترجم

۲۵

پیشگفتار مؤلف

۲۷

فصل اول: مقدمه

وجود شعر در ایران پیش از اسلام و علل از بین رفتن آن ۲۷ / ماهیت شعر ایران پیش از اسلام ۲۸ / شباهت آن به رجز عربی ۲۹ / شعر اولیه ایران بعد از اسلام ۳۰ / اوضاع و احوال خاصی که منجر به نوزایی شعر فارسی در دوره صفاریان شد ۳۱ / اشعار محمد بن وصیف السجزی و دیگران ۳۲ / این اشعار به مناسبت‌های خاصی سروده شده‌اند و مدحی هستند ۳۳ / این شاعران اولیه استاد شعر عربی بوده و اشعار فارسی خود را بر اصول عروض عرب سرودند ۳۴ / وجود موسیقی ایرانی بعد از ظهور اسلام ۳۴ / از دست رفتن دیوان‌های شاعران اولیه فارسی به سبب آتش‌سوزی کتابخانه‌های سامانیان و آل بویه و علم‌ستیزی مهاجمان مغول ۳۵ / برای تعیین تأثیر شعر عربی بر شعر نخستین فارسی، مواد و مدارک چندانی باقی نمانده است ۳۶ / اما همین قطعات محدودی هم که به جا مانده نشانه‌هایی از تأثیرپذیری از شعر عرب را نشان می‌دهد ۳۶.

۳۷

فصل دوم: شعر عربی و تحولش

خلاصه کوتاهی از مطالب فصل پیش ۳۷ / فعالیت‌های ادبی ایران در دو قرن اول هجری ۳۷ / عربی به عنوان زبان ادبیات ۳۷ / توده مردم به فارسی حرف می‌زدند ۳۷ / مساعی عبدالملک برای جهانی کردن عربی ۳۸ / دلایل انتشار عربی در میان ایرانیان ۳۸ / شعر عربی در دست ایرانیان و تغییر شکل آن ۳۸ / همین شعر تغییر شکل یافته عربی بود که بر شعر فارسی در آغازش تأثیر نهاد ۳۸.

ادامه شعر عربی ۳۹/ اشتباه محققان در اینکه شعر عرب بعد از ذوالرّمه آخرین خنیاگر بدوی عرب، متوقف شد ۳۹/ عقیده محققان متأخر در باب سنجش ارزش شاعران قدیم و جدید عرب ۳۴/ موضوعات شعر سبّتی عرب ۴۰/ خلاصه‌یی از طرح چامه‌های عرب ۴۲/ مشخصات شعر کهن عرب ۴۲/ ارزش تاریخی آن ۴۳/ تغییرات شعر عرب بعد از ظهور اسلام، در زمان امویان و عباسیان ۴۳/ گسترش فضای آن ۴۴/ مضامین و تصاویر جدید آن ۴۵/ این خلاصه تا زمان پیدایش شعر فارسی است ۵۲.

فصل سوم: اشکال شعری که ایرانیان از اعراب گرفتند ۵۳

طبیعت ایستای شعر عربی و فارسی ۵۳/ تغییر در تشبیب چامه‌های عرب جهت انطباق آن با مسائل جدید ۵۳/ برخی از شاعران ایرانی هنوز به‌الگوهای کهن دلبسته بودند. ۵۳/ منوچهری و معزی ۵۴/ تأثیر شاعران عرب بر شاعران ایران بنابر اعتراف رشیدالدین و دولت‌شاه ۵۴/ شاعران ایرانی اعتراف کرده‌اند که شاگرد شاعران عربند ۵۵/ ایرانیان بلاغت عربی را درست پذیرفتند ۵۵/ علل تأثیر همه جانبه و فراگیر شعر عربی بر شعر فارسی ۵۵/ وابستگی به شاعران نخستین ۵۵/ شاعران متأخر مضامین شاعرانه آن‌ها را در لباسی دیگر عرضه کردند ۵۵/ شعر برای ایرانیان، صنعت بود ۵۵/ شرائطی که نظامی عروضی برای شاعران جوان ذکر کرده تا نامبردار شوند ۵۶/ شاعران نخستین ایران ذوالّلسانین بودند ۵۷/ تلمیح به شاعران عرب در شعر فارسی ۵۷/ طرفداری معزی از شعر عرب ۵۹/ نمونه‌هایی از قصاید فارسی که مبتنی بر الگوهای فارسی هستند: منوچهری ۵۹، ابوالمعالی رازی ۶۱، معزی ۶۲، عبدالواسع ۶۳، لامعی ۶۴، جوهری ۶۵، انواع دیگر اشکال شعری که مأخوذ از عربی است: سؤال و جواب ۶۶، مناظره ۶۸، مرثیه مرکب از تبریک و تسلیت ۶۹، غزل، مثنوی و رباعی، که این آخری خاص ایرانیان است ۷۲.

فصل چهارم: قصاید فارسی به همان وزن و قافیه اشعار معروف عربی... ۷۵

ایرانیان عروض عرب را با کمی تغییر پذیرفتند ۷۵/ تغییر در تعداد دوایر، زحاف و غیره ۷۵/ ایجاد اوزان تازه در زمان عباسیان ۷۶/ اوزان تازه‌یی که عروضیان نخستین ایرانی ساختند ۷۷/ عقیده شمس قیس در باب اوزان تازه ۷۷/ نمونه‌هایی از قصاید فارسی که به همان وزن و قافیه اشعار معروف عربند ۷۸.

فصل پنجم: اشعار همانند

۸۱

توجیه این که شاعران ایران این مضامین را از شاعران عرب گرفتند ۸۱/ سرقت ادبی در میان خود شاعران ایران ۸۲/ برای آنان سرقت مضامین دیگران آسان تر می نمود ۸۲/ نمونه هایی از سرقت ادبی شاعران ایران ۸۲.

۱- اشعار مدحی: مدح در نزد شاعران کهن عرب ۸۴/ مدایح فارسی از همان آغاز جنبه مادی پست داشت ۸۷/ استبداد شرقی ۸۷/ صفات ممدوح:

(الف) ممدوح چون خورشید است و شاهان دیگر چون ستاره که در طلوع خورشید ناپدید می شوند ۸۷

(ب) ممدوح صحنه بروز همه صفات متعالی است، او جهان اکبری است که جهان اصغر در اوست ۸۸

(ج) ممدوح هر چند خود جزو جهان است اما از آن بزرگتر است ۹۱

(د) ممدوح چون باران است و شاعر زمین خشک عطشناک ۹۴

(ه) ممدوح بی عیب است: او سخی است و اگر شاعر را از او نصیبی نیست این گناه بخت اوست ۹۶

(و) ممدوح در همه جا حاضر است: مثل روز و شب بر جهان مستولی است، شاعر گناهکار را هرکجا که رود از مکافات او گریزی نیست ۹۷

(ز) و خلاصه، ممدوح یگانه و بی همتاست و مادر دهر از زادن چون اویی عقیم است ۹۹

۲. اشعار تعلیمی: شعر تعلیمی در میان اعراب / نمونه ها: ۱۰۰

(الف) عمومیت مرگ ۱۰۰

(ب) از مرگ گریزی نیست ۱۰۲

(ج) تلقن روزگار ۱۰۲

(د) ظلم روزگار ۱۰۴

(ه) مهمان دائم را خوش ندارند ۱۰۵

(و) صبوری ۱۰۵

(ز) تواضع ۱۰۷

۳. اشعار توصیفی: ۱۰۸

شعر توصیفی در نزد شاعران کهن عرب ۱۰۸/ توصیف مناظر طبیعی از عنتره و اعشی ۱۱۰/ رشد اشعار وصفی در باب طبیعت در دوره عباسیان به سبب توسعه شهرنشینی ۱۱۲/ استفاده از تشبیه و استعاره در اشعار وصفی طبیعت ۱۱۲/ فقدان عناصر درونگرایانه ذهنی در توصیفات شاعران

عرب و عجم ۱۱۳ / چند مثال مختصر که در آن‌ها عناصر درونگرایانه ذهنی دیده می‌شود ۱۱۳ / توصیفات اسب و جنگ که رسم شاعران کهن عرب بود و ایرانیان آن را تقلید کردند ۱۱۶ / اشعار همانند دیگر:

(الف) قوس قزح ۱۱۹

(ب) ماه نو ۱۲۰

(ج) ستارگان آسمان لاجوردی به مرواریدهای که بر بساط ازرق پراکنده، تشبیه می‌شود ۱۲۲
(د) گل‌ها: نرگس، قطرات ژاله بر گل به قطرات عرق بر گونه معشوق شرمگین تشبیه می‌شود. ۱۲۳
(ه) توصیف شراب، خمریات در شعر عرب / تأثیر ابونواس بر شاعران ایران در این زمینه / فقرات همانند: ۱۲۵

۱. شراب از ضروریات بشر است ۱۲۵

۲. شراب را باید همراه با نوای موسیقی نوشید ۱۲۶

۳. تأثیر شراب بر بدن ۱۲۶

۴. طلوع و غروب شراب ۱۲۸

۵. قران ماه و خورشید ۱۲۹

۶. تفاوت زر و شراب ۱۲۹

۷. شراب و پیاله، یکی می‌نمایند ۱۳۰

۸. لذت در منهیات است ۱۳۱

۹. جرعه فشانی بر خاک ۱۳۲

۱۰. آرزوی این که در پای تاک به خاک سپرده شوند ۱۳۳

(و) پیری ۱۳۴

۱. درآمیختگی موی سیاه و سفید ۱۳۴

۲. خضاب نشانه سوگواری ۱۳۵

۳. چرا پشت در پیری خمیده می‌شود ۱۳۶

(ز) تشبیهات و استعاراتی که شاعران عرب و ایرانی در وصف زیبایی معشوق به کار برده‌اند و تفصیل آن در انیس‌العشاق ۱۳۷ / سه نوع نمونه، یکی از شاعران کهن عرب و دوتای دیگر از شاعران متأخر عرب: ۱۳۲

۱. موی معشوق به خوشه انگور تشبیه می‌شود ۱۳۸

۲. طره معشوق به عقرب تشبیه می‌شود ۱۴۰

۳. خط گونه و لب (ریش یا سبیل تازه بر رسته) ۱۴۱
- عقیده الرامی در باب تعلق خاطر شاعران ایران به شاعران عرب در زمینه تشبیهاتی که در وصف معشوق به کار می رود ۱۴۳ / تأملاتی در باب عشق: ۱۴۴
۱. شب های دراز هجران ۱۴۴
۲. وضع عاشق در زمان جدایی و انتظار وصال ۱۴۵
۳. نفرین عاشق معشوق را ۱۴۶

فصل ششم: تأثیر ایران و شعر فارسی بر شعر عربی ۱۴۹

سهمی که ایرانیان در تمدن عربی دارند ۱۴۹ / سهم آنان در ادبیات عربی ۱۵۰ / کلمات فارسی در شعر کهن عرب ۱۵۰ / علل نفوذ کلمات فارسی در عربی ۱۵۰ / مجاورت دو کشور و مبادلات سیاسی و تجاری بین آن دو ۱۵۰ / حکومت حیره عامل انتقال فرهنگ ساسانی به عربستان شمالی است ۱۵۱ / پیروزی ایرانیان بحرین، عُمان و یمن به انتشار کلمات فارسی در شبه جزیره کمک کرد ۱۵۲ / این کلمات فارسی جزوی از عربی شد و حتی به قرآن هم راه یافت ۱۵۴ / فتح ایران در دوران خلافت عمر باعث ورود کلمات فارسی بیشتری به زبان عربی شد ۱۵۴ / تأثیر موسیقی ایران بر موسیقی عرب در دوران امویان ۱۵۴ / تأثیر ایرانیان در اوایل عباسیان، مخصوصاً در زمان قدرت بر مکیان به اوج خود رسید ۱۵۶ / ایرانگرایی آنان ۱۵۶ / شاعران بزرگ این دوره چون بشّار، ابونواس و احنف از نژاد ایرانی بودند ۱۵۹ / استفاده از کلمات و اصطلاحات فارسی در شعر ۱۵۹ / ضرب المثل های فارسی به شعر عربی ترجمه شد ۱۵۹ / شاعران عرب قرون چهارم و پنجم هجری قمری مضامین فارسی را به عربی ترجمه کردند ۱۶۲ / رباعیاتی که شاعران عرب سرودند ۱۶۵ / ترجمه هایی که از فارسی به عربی و برعکس صورت گرفت ۱۶۶.

۱۷۴	نتیجه
۱۷۷	کتابنامه
۱۸۶	نام شاعران عربی گوی کتاب
۱۹۱	نام شاعران فارسی گوی کتاب
۱۹۴	توضیحات مترجم
۲۲۱	افزوده توضیحات
۲۲۹	فهرست اعلام

www.ketab.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

جزو عناوین و مشخصات کتب مفید اما نادر و کمیابی که به تدریج یادداشت کرده‌ام و همواره در جیب من است و به اصطلاح «wanted» (کتب تحت تعقیب!) من است، اسم این کتاب هم بود و سرانجام بعد از جست‌وجوی طولانی چند ساله خوشبختانه آن را در کتابخانه دانشگاه داکا پیدا کردم. هنوز مطالعه آن را به پایان نبرده بودم که دریافتم مفیدتر از آن است که ترجمه نشود و فضلا و طلاب ایرانی از آن بی‌بهره بمانند مخصوصاً که کتاب کمیاب و دور از دسترسی است. لذا به ترجمه آن اقدام کردم و خوشبختانه با وجود کمبود منابع و مآخذ لازم ترجمه آن را در مدتی قلیل به پایان رساندم و اینک آن را منتشر می‌کنم تا فایده آن عام باشد.

از نویسنده فاضل کتاب عمر محمد دود پوتا/چیز زیادی نمی‌دانم جز این که بعد از اخذ مدرک فوق‌لیسانس در کالج اسماعیل (Ismail college) در بمبئی (Jogeshwari) به تدریس ادبیات عرب پرداخت و سپس برای اخذ درجه دکتری به دانشگاه کمبریج رفت و کتاب حاضر رساله دکتری اوست که آن را در سال ۱۹۲۷ (قریب به هفتاد و پنج سال پیش) تحت نظر پرفسور نیکلسن دفاع کرد و بعدها آن را با تغییرات مختصری در ۱۹۳۴ در بمبئی (the fort printing press) به چاپ رساند. نویسنده فروتن در کتابش خبر دیگری از خود مثلاً آثار و مقالات دیگرش نداده است. از زندگی او و استادانش و تاریخ وفات او هم خبری ندارم.^۱

۱. همین جا پیشنهاد می‌کنم که از خیل دانشجویان بسیاری که همه ساله از شبه قاره به ایران می‌آیند تا

این کتاب مانند قریب به اتفاق همه رسالاتی که در دانشگاه‌های معروف مثل کمبریج زیر نظر استادان بزرگ مثل نیکلسن نوشته شده‌اند کتاب روشمند مفید باارزشی است. من تاکنون به هریک از این گونه رسالات که برخورد کرده‌ام همه را قابل ترجمه به زبان فارسی یافته‌ام. (یکی دیگر از این رسالات دانشگاه کمبریج شعر جدید فارسی از دکتر محمد اسحاق است که در عصر خود کتاب پیشروی محسوب می‌شد و من آن را چند سال پیش ترجمه و منتشر کرده‌ام). در این کتاب‌ها معمولاً علاوه بر تبخّر نویسنده (که غالباً خود استاد بوده‌اند) در زمینه مورد بحث و استفاده از منابع لازم، شاهد به کارگیری روش‌های جدید تحقیق و تتبع غربی به لحاظ دادن ارجاعات، بی‌راهه نرفتن، پرهیز از اطناب، استفاده از علائم اختصاری، رجوع به منابع دست اول هستیم.

بر اهل فضل تاریخچه مطالعات ادب ایران و عرب و به طور کلی ادب اسلامی در شبه قاره معلوم است. فضلالی شبه قاره مخصوصاً در دوره صفویه و افشار و زندیه تا اواسط قاجار در این زمینه زحمات زیادی کشیدند و کتب بسیار مفیدی تألیف کردند. معروف است که بعد از استیلای انگلیسیان کم‌کم از دامنه این گونه تحقیقات کاسته شد و نسل این فضلا منقرض شد. اما آن چه کمتر مورد تأکید قرار گرفته است این است که این انقراض به آسانی و دفعه صورت نگرفت و بلکه وارد مرحله جدیدی شد. بقیة السیف آن فضلا که بنابه معمول شبه قاره در مدارس علمیه (حوزه‌ها) درس می‌خواندند و با ادب عربی و فارسی آشنایی کامل داشتند با زبان انگلیسی و روش‌های جدید تحقیق و تتبع هم آشنا شدند و با تکمیل معلومات خود در دانشگاه‌های غربی مدت‌ها آن جریان را ادامه دادند منتها دیگر آثارشان را به زبان‌های غربی و عمده انگلیسی می‌نوشتند. این فضلا معمولاً در دانشگاه‌ها و کالج‌های متعددی که به اسلوب انگلیسی در شبه قاره

→ تحصیلات عالی خود را در دانشگاه‌های ایران به اتمام رسانند، دانشجوی اهل کتابی رساله خود را بحث در احوال و آثار استادان سده اخیر شبه قاره قرار دهد که در ادبیات فارسی آثاری آفریده‌اند و تحقیق و تتبعاتی داشته‌اند.

استاد نبی هادی (Nabi Hadi) در کتاب مفید فرهنگ ادبیات هند و ایرانی (Dictionary of Indo-persian Literature) فقط به شرح حال و آثار شاعران و نویسندگان شبه قاره پرداخته است و از استادان دانشگاه و محققان سده اخیر سخن نگفته است.

تأسیس شده بود به تدریس ادب عرب و ایران و تاریخ اسلام مشغول بودند. تعلیم در حوزه‌های علمی شبه قاره (که هنوز هم کم و بیش ادامه دارد) چهار مرحله و سطح داشت: داخل، عالم، فاضل، کامل و گرایش‌های مختلفی چون حدیث، تفسیر، ادبیات فارسی و عرب و غیره داشت. در نهایت کسی ممکن بود کامل ادیب شود یعنی فارغ‌التحصیل در ادبیات یا کامل مفسر یا کامل محدث و غیره. زبان علمی این حوزه‌ها اول فارسی و سپس عربی بود. فارغ‌التحصیلان مستعد این مدارس نخست به عنوان دانشجو و سپس به عنوان استاد به کالج‌ها و دانشگاه‌ها راه می‌یافتند و پس از چند سال با کمک‌های مالی (بورس) نهادهای مختلف به تحصیلات دانشگاهی خود چه در داخل هند و چه در دانشگاه‌های انگلستان ادامه می‌دادند و با سنت‌های شرقشناسی و روش‌های جدید تحقیق و تتبع آشنا می‌شدند. شبیه این شخصیت‌ها در ایران علامه قزوینی است که کم و بیش شبیه به این مراحل را طی کرده بود و با فضایی غرب محصور بود اما البته مدارک رسمی دانشگاهی نداشت. این گروه از فضایی متأخر دوره انتقال یا دوره تغییر شکل مطالعات ایرانی و اسلامی شبه قاره در ایران ناشناخته‌اند و دودپوتا نویسنده کتاب حاضر یکی از آنان است. در زمان او در ایران اصلاً این روش‌های جدید تحقیق و تتبع و معرفت به منابع و مآخذ غربی در ایران شناخته و معمول نبود و فضایی ایران جز قلیلی با سنت‌های غربی آشنایی نداشتند. لهذا در این کتاب از فضایی ایران فقط از دو نفر نام برده شده است که یکی میرزا قزوینی (علامه محمد قزوینی) و دیگری اقبال آشتیانی است. چنان که از مطاوی این کتاب برمی آید نویسنده علاوه بر آشنایی تام و تمام با دو ادب فارسی و عربی در انگلیسی هم استاد مسلم است، نثر او نثر ادبی یک قرن پیش (انگلیسی مرسوم در آثار برون و نیکلسن) در آمیخته با شعر انگلیسی و عبارات لاتین است. با زبان‌های آلمانی و فرانسه هم آشناست و از منابع آن زبان‌ها استفاده کرده است و با روش‌های جدید تحقیق هم کاملاً مأنوس است و از منابع دست اول فارسی و عربی و اروپایی به خوبی بهره جسته است.

حوزه ادبیات فارسی در دانشگاه کمبریج در زمان پرفسور برون در اوج اعتلا بود. بعد از او شاگردش نیکلسن و بعد از نیکلسن شاگردش آربری و بعد از آربری شاگردش

ایوری به ریاست این حوزه رسیدند و در زمان این آخری من مدت کمی در آنجا بودم.^۱ استادان آنجا بنابه مرسوم کهن در هر دو زبان فارسی و عربی کار می کردند و علاوه بر آن با ادب تاجیک و افغانی و ترکی و اردو هم کم و بیش آشنا بودند. علاوه بر لاتین و یونانی با آلمانی و فرانسه هم سر و کار داشتند و در مجموع قادر بودند از همه منابع مهم در شرق و غرب استفاده کنند. در آنجا دیدم که استاد ادبیات عربی به دانشجوی بحرینی که در نوشتن رساله دکتری با او کار می کرد گفته بود که باید نخست آلمانی و فرانسه (علاوه بر مسائل جنبی چون کامپیوتر) بیاموزی و آن دوست بحرینی من به ناچار قصد عزیمت به آلمان را داشت.

باید توجه داشت که در این حوزه های جدید، مهم ترین عنصر، کتابخانه های غنی است (و امروزه وسایل اطلاع رسانی بر سری). هر دانشگاه معتبر علاوه بر داشتن همه نوع کتب عربی قدیم و جدید و آثار مستشرقان بخش نسخ خطی هم دارد، به طوری که محقق اساساً از «مصر و عراق و شام» و ایران و ترکیه بی نیاز است. اکثر آثار مهم به زبان های غربی مکرراً ترجمه و شرح شده است و لذا گاهی با تعجب مشاهده می شود که کسی که اصلاً اطلاعات پراکنده و وسیع و به اصطلاح فضل یک محقق یا دانشجوی ایرانی را ندارد تحقیق روشمند بهتری انجام می دهد، زیرا به منابع روشمند بیشتری دسترسی دارد. اگر ما برای مطالعه آثار محققان کهن عرب باید عربی را به کمال بدانیم، یک غربی با اطلاعات اجمالی از عربی، اما در عوض دسترسی به ترجمه ها و شروح متعدد و آشنایی با منابع گوناگون ممکن است به برداشت های درست تری دست یابد.

۱. در آنجا از ایوری شنیدم که وقتی استاد فروزانفر به کمبریج آمد بی تابانه مشتاق دیدار آربری (مترجم بسیاری از آثار صوفیانه فارسی به انگلیسی و نیز متون مهم عربی چون معلقات سبع) بود و می گفت او هم خرقة من است (یعنی با عرفان آشناست، زیرا آربری هم در مورد مولانا کار کرده بود). ایوری گفت ترتیب ملاقات داده شد و من به عنوان مترجم حاضر شدم. فروزانفر با تعجب گفت احتیاجی به مترجم نیست. اما آربری به مکالمه فارسی تسلط نداشت (برخلاف برون که به فارسی و عربی و ترکی به راحتی سخن می گفت). استاد فروزانفر گفت من ترتیبی می دهم که شما به ایران بیایید و محاوره خود را تقویت کنید. آربری گفت قبلاً چند بار این امکان فراهم آمده است اما من از آن استفاده نکردم چون نمی خواهم آن تصویری از ایران که در ذهن من است خراب شود! گویا او چنین تجربه ای از مصر داشته است. گفتنی است که استاد او نیکلسن هم هیچ وقت به ایران سفر نکرد.

این الگو در آغاز در ایران هم رعایت می‌شد و دانشگاه تهران و شهرستان‌هایی چون مشهد و شیراز... با رعایت مسائل کمی و کیفی از جمله داشتن کتابخانه‌های بزرگ با بخش نسخ خطی و مجلات ادواری تأسیس شدند اما به تدریج از اهمیت مسأله کاسته شد و اتفاق افتاد که گاهی ساختمان چند اتاقه‌یی را اجاره کردند و بر در آن عناوینی چون دانشگاه، مرکز تحقیقات جهانی، مرکز تحصیلات تکمیلی و غیره نصب کردند.

من خود همواره آرزوی تألیف چنین کتابی را مخصوصاً در زمینه سنجش صور خیال بیانی و صناعات بدیعی داشتم و به تدریج به کار جمع‌آوری منابع چون آثار کهن عربی از قبیل آثار جاحظ و عسکری و باخرزی پرداخته بودم. بعد از مشاهده این کتاب، دیدم مؤلف دانشمند آن به همین شیوه رفته و با تکیه بر منابع قدیم عربی و فارسی (چون آثار یاد شده و مثل السائر ابن اثیر والشعر والشعراء ابن قتیبه و اغانی اصفهانی و آثار کهن فارسی چون لباب الالباب و انیس العشاق) به استنباط و أخذ نتیجه پرداخته است. به هر حال او راه را به ما نشان داده و سنگ بنا را به درستی گذاشته است.

با همه تبخّری که استادان قدیم و جدید ایرانی در ادب هر دو زبان داشتند دست به مطالعه تطبیقی آن دو نزدند. حیرت‌آور است که زبان و ادب دو ملت این همه به هم آمیخته شده باشد ولی در مطالعه تطبیقی آن‌ها هیچ مأخذ مهمی در دست نباشد.^۱ من خود مدّتی شاگرد شادروان بدیع الزمان سنندجی بودم که در ادبیات عرب الحق والانصاف بی‌همتا بود اما اصلاً میل به تألیف نداشت، اتفاقاً کتابخانه او (که جای آن داشت که دانشگاهی آن را بخرد) تمام منابع لازم را (جز آثار مستشرقان به زبان‌های فرنگی) برای این کار داشت. البته شنیده‌ام که برخی از استادان متأخر مثلاً ادیب نیشابوری (چنان که استاد پروین گنابادی و دیگران در خاطرات خود نقل کرده‌اند) در

۱. البته شاید قدما کتاب‌هایی داشتند که امروزه در دست نیست. مثلاً در یتیمه‌الدهر از کتابی موسوم به «ثمارالانس فی تشبیهات الفرس» از ابونصر سعدبن یعقوب (معاصر صاحب بن عباد) نام برده شده است که امروزه در دست نیست. (رجوع شود به صور خیال در شعر فارسی ص ۲۹۹). ظاهراً عروضیان قدیم ایران در زمینه اختلافات عروض و قافیه توجهاتی داشتند که رد پایی از آن در المعجم و معیارالشعار دیده می‌شود، مثلاً توجه داشتند که ردف زاید فقط در فارسی است، یا در فارسی نوعی روی مرکب داریم که در عربی نیست اما این گونه مطالعات بعداً پیگیری نشد.

درس مطوّل گاهی دست به چنین مقایسه‌هایی می‌زدند، اما در این زمینه تألیفی ندارند. لذا منابع در این زمینه بسیار کم و به صورت پراکنده است مثلاً فصلی از کتاب ارزشمند صور خیال استاد شفیعی کدکنی، کتاب مضامین مشترک در ادب ایران و عرب از دکتر دامادی، مقایسه‌های پراکنده‌یی که در کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو تألیف استاد محقق آمده است یا حواشی مرحوم دکتر خزائلی بر بوستان، و شروح دیگر چون شرح دکتر یوسفی بر بوستان یا شرح دکتر حلبی بر سی قصیده ناصر خسرو و برخی از مقالات استاد دکتر مهدوی دامغانی و برخی از یادداشت‌های کزیمیرسکی بر دیوان منوچهری و از این قبیل.

در کتب بلاغی متأخر هم به صورت جسته و گریخته به برخی از تشابهات اشاره شده است اما به طور کلی این مساله مطمح نظر ادبا نبوده است. ملاباقر شریف اردکانی که کتاب بسیار مفید جامع الشواهد را در شرح و توضیح ابیات عربی کتب حوزوی تألیف کرد هیچ علاقه‌یی از خود به ذکر معادلات فارسی حتی به صورت پراکنده نشان نداد. اگر در این زمین کتاب قابل اعتنایی در دست بود بهترین کتاب درسی در زمینه ادبیات تطبیقی برای دانشجویان ادبیات فارسی و عربی می‌توانست باشد. علی‌العجاله توصیه می‌کنم که استادان از این کتاب در دروس خود استفاده کنند تا دانشجویان که محققان آینده هستند به کار در این زمینه علاقه‌مند شوند. چه مسلم است که کار دودپوتا فقط جنبه نشان دادن نمونه را دارد و چه بسیار ابیات و اشعار که در این زمینه می‌توان به آن افزود:

مَا إِنْ أَرَى شِبْهًا لَهُ فِيمَا أَرَى أُمُّ الْكِرَامِ قَلِيلَةُ الْأَوْلَادِ

ابن معتر

دایم بر جان او بلرزم ازیراک مادر آزادگان کم آرد فرزند

رودکی

كَأَنَّ إِبْرِيْقَنَا وَالرَّاحَ فِي فَمِهِ طَيْرٌ تَنَاوَلَ يَاقُوتًا بِمِنْقَارٍ

ابن معتر

صراحی شد به چشم مست و هشیار چو طوطی سبزرنگ و سرخ منقار

خاقانی

و تَرَى طَيَّوْرَ الْمَاءِ فِي وُكْنَائِهَا تَخْتَارُ حَرَّ النَّارِ وَ السَّفُودَا

وَإِذَا رَمَيْتَ بِفَضْلِ كَأْسِكَ فِي الْهَوَا
عَادَتْ إِلَيْكَ مِنَ الْعَقِيقِ عُقُودَا

مرزبان نامه

حمیدی بیتی به همین مضمون در مقامات آورده است:^۱

گر جرعه‌های جام براندازی از هوا آید هزار عقد عقیقین بر تو باز
استاد بهاءالدین خرّمشاهی در مقاله‌یی که در باب خاطرات کلاس درس استاد دکتر
مهدی محقق نگاشته‌اند ابیات همانندی را از قول ایشان ذکر کرده‌اند:^۲

فَأَنْتَ رَأَيْتَ الْحُزْنَ لِلْحُزَنِ مَاحِياً كَمَا خُطَّ فِي الْقِرْطَاسِ رَسْمٌ عَلَى رَسْمٍ

ابوالعلاء معری

ن شاید بردن اندّه جز به‌اندّه ن شاید کوفت آهن جز به آهن

خاقانی

(مصرع دوم به یاد می‌آورد مثل: إِنَّ الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ يُفْلَحُ)

كَفَى بِجِسْمِي نُحُولاً أَنْتَنِي رَجُلٌ لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرْنِي

متنبی

اگرچه گرد بالینم نشینند چنانم از نزاری کم نبینند

فخرالدین گرجانی

فَقُلْتُ إِنَّهُمْ عُنْدِي وَكَيْدُهُمْ كَالْكَلْبِ إِذْ بَاتَ يَغْوِي صَفْحَةَ الْقَمَرِ

طغرائی اصفهانی

می‌فشاند نور و سگ عوعو کند هرکسی بر طینت خود می‌تند

مولوی

كَمْ بِإِسْمِ لِي مِنْ وَرَاءِ شِرْهِ وَاللَّيْثُ لَا يَغْرُنِي تَبَسُّمُهُ

مهیاری دیلمی

نباید شد از خنده شه دلیر نه خنده است دندان نمودن ز شیر

اسدی طوسی

و يَرَى التَّعْظُمَ أَنْ يُرَى مُتَوَاضِعَا وَ يَرَى التَّوَاضُعَ أَنْ يُرَى مُتَعَظِمَا

متنبی

۱. دکتر خطیب رهبر، مرزبان نامه، ص ۲۳۱.

۲. محقق نامه، انتشارات سینانگار، ج اول، ۱۳۸۰، ص ۶۳۱.

جبارتری چون متواضع تر باشی	جبارتری چون متواضع تر باشی
فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَنِيَّةُ يَقْظَةٌ	باشی متواضع تر چون باشی جبار
جهان خواب است و ما در وی خیالیم	منوچهری دامغانی
وَإِنِّي لَسَتَعْرُونِي لِذِكْرِكَ هَزَّةٌ	و المرء بينهما خيال سار
و آنی لستعرونی لِذِکْرِاکِ هَزَّةٌ	ابوالحسن تهامی
بلرزم چون بیندیشم ز هجران	چرا چندین درو ماندن سگالیم
السَّيْفُ أَصْدَقُ أَنْبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ	فخرالدین گرگانی
به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان	کما انتفض العصفور بلله القطر
فأحوالی و صدغک و اللیالی	ابوصخر هذلی
دو زلفش به شب و به خال مشکین	چو گنجشکی که تر گردد ز باران
إِذَا وَضَعْتَ عَلَى الرَّأْسِ التُّرَابَ فَضَغْ	فخرالدین گرگانی
گر به سر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر	فی حَدِّهِ الْحَدُّ بَيْنَ الْجِدِّ وَاللَّعِبِ
نَحْنُ عَلَى الشَّرْطِ الْقَدِيمِ الْمُشْتَرِطِ	ابوتمام
مرغی انگاشتم نشست و پرید	که راستگوی تراز نامه تیغ شد بسیار
إِنْ كَانَ مَنْ فَعَلَ الْكَبَائِرَ مُجْبِرًا	عنصری
نه خرافتاده شد نه خیک درید	ظَلَامٌ فِي ظَلَامٍ فِي ظَلَامٍ
فَعِقَابُهُ ظُلْمٌ عَلَى مَنْ يَفْعَلُ	متنبی
ابوالعلاء معری	ظلام اندر ظلام اندر ظلام است
	منوچهری
	مِنْ أَكْثَرِ التَّلِّ إِنَّ النَّفْعَ مِنْهُ يَقَعُ
	سکری مروزی
	آن به آید کان ز خاکی هرچه نیکوتر کنی
	ناصر خسرو
	لَا الزُّقُّ مُنْشَقٌّ وَلَا الْعِیْرُ سَقَطٌ
	سکری مروزی
	نه خرافتاده شد نه خیک درید
	نظامی
	فَعِقَابُهُ ظُلْمٌ عَلَى مَنْ يَفْعَلُ
	ابوالعلاء معری

عقوبت محال است اگر بت پرست به فرمان ایزد پرستد صنم

ناصر خسرو

اهمیت تحقیق دودپوتا در این است که او به آغاز و شکل‌گیری شعر فارسی که به نظر او شدیداً تحت تأثیر عربی است توجه داشته و لذا مطالعه خود را از قرون پنجم و ششم یعنی به طور کلی سبک خراسانی پیشتر نبرده است، به همین جهت در عنوان کتاب خود از لفظ development که به معنی رشد و توسعه است و formation شکل‌گیری را هم مشتمل می‌شود و تنها بحث growth (رشد) نیست استفاده کرده است. البته مطالعه ادوار بعد هم لازم است ولی اهمیت این دوره بیشتر است. دوره عراقی دوره غزل و عرفان است که هر دو عمده ایرانی هستند و شعر فارسی تقریباً از شعر عربی فاصله می‌گیرد اما باید توجه داشت که در این دوره به جای شعر عربی، توسل به قرآن و حدیث و اقاویل مشایخ مطرح است که آن هم در اساس فرهنگ عربی است. البته اقاویل مشایخ در اساس عمده فارسی بوده است اما اصل فارسی آن‌ها از بین رفته و در کتب عرفانی چون کشف‌المحجوب و رساله قشیری و از این قبیل ترجمه عربی آن‌ها بازمانده است. بدیهی است که فردی چون حبیب عجمی که اصلاً عربی نمی‌دانست و نماز را هم درست ادا نمی‌کرد به فارسی سخن می‌گفت نه عربی.^۱ از دوره صفویه به بعد یعنی دوره ادب تعلیمی (سبک هندی) شعر فارسی استقلال بیشتری یافت و کاملاً از منابع عربی دور شد. در دوران مشروطیت و عصر جدید می‌توان ادعا کرد که شعر فارسی دیگر هیچ ربطی به شعر عربی ندارد.

در اینجا یک بحث مهم که مطرح است دخالت خود سنت‌های ادبی در ادبیات است که در کتاب سیر غزل بدان اشاره کرده‌ام. سنن مقدم ادبی در ادبیات بعد از خود عمل می‌کند، شاعران نخستین مضامین را مستقیماً از شعر عربی الهام می‌گرفتند اما شاعران متأخر به اشعار شاعران پیش از خود رجوع می‌کردند. مثلاً تشبیه آسمان به مزرعه و ماه

۱. جای آن دارد که این اقاویل صوفیان ایرانی تا جایی که ممکن است همراه با ترجمه کهن آن‌ها در منابع معتبر صوفیانه جمع‌آوری گردد. در مورد حبیب عجمی در کشف‌المحجوب (ص ۱۰۷) آمده است: «زبانش عجمی بود، بر عربیت جاری نگشته بود... وی قامت نماز شام گفته بود و اندر نماز ایستاده، حسن [بصری] اندر آمد و اقتدا بدو نکرد از آنچ زبان وی بر خواندن قرآن جاری نبود».

به داس را معزی از عرب گرفته است اما ممکن است حافظ از او گرفته باشد نه از منابع عربی. البته در طول ادبیات فارسی در همه ادوار شاعران استاد با ادب عرب مربوط بوده‌اند و علاوه بر توجه به شاعران پیش از خود مستقیماً با منابع عربی هم سروکار داشتند. مثلاً مطالعه دیوان متنبی سنت بود که اتفاقاً به او خلاق المعانی می‌گویند چون در باب هر مطلب به ظاهر کم‌اهمیتی مضمونی ساخته است. به طوری که در مناقب العارفین آمده مولانا هر شب دیوان متنبی مطالعه می‌کرد تا این که شمس تبریزی او را از این عادت بازداشت.^۱ حتی در ایام متأخر هم این تماس برقرار بود، کتب درسی حوزه‌های متأخر پر از شعر عربی است چنان که از جمع آن کتاب قطور جامع الشواهد پدید آمده است. حزین لاهیجی در دوران حمله افغانه و نادر شاه در حقیقت ملأ بود و این کتب را خوانده بود همین طور بیائید تا مثلاً ایرج میرزا که ملک الشعرا بهار در تذکر فضل او گوید: عارف و عشقی عوام!

البته مسأله به این سادگی نیست که صرفاً این مضامین را أخذ کرده باشند، تصرفاتی که کرده‌اند و ظرافت‌هایی که به خرج داده‌اند جای شگفتی بسیار دارد و هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست. ندرهٔ برخی از شاعران قدیم به این تفاوت‌های ظریف اشاره کرده‌اند. معزی که بسیاری از مضامین را چه مستقیم و چه غیرمستقیم (از طریق شاعران پیش از خود) از ادب عرب أخذ کرده است گوید:

بر عرب هست ز بهر تو عجم را تفضیل که عجم وصف تو کرده است و عرب وصف طلل
زیرا شعر عاشقانه برخاسته از اسطوره‌های ستایش ایزد بانوان در میان اعراب مرسوم نبود و نخستین بار عمر بن ابی ربیع همراه با گسترش حضارت و شهرنشینی به این گونه اشعار پرداخت.

بی‌شک ادعای این کتاب مبنی بر تقلید شاعران ایران از عرب به مذاق عده‌ی خوش

۱. «حضرت مولانا در اوایل اتصال به مولانا شمس‌الدین شب‌ها دیوان متنبی را مطالعه می‌کرد، مولانا شمس‌الدین فرمود که به آن نمی‌ارزد، آن را دیگر مطالعه مکن، یک دو نوبت می‌فرمود و او از سر استغراق باز مطالعه می‌کرد» (ج ۲، ص ۶۲۳).

نخواهد آمد. زمانی که در مقاله‌یی با دلایل زبانشناسی ثابت کردم که سخن قدما در این باب که عروض فارسی مأخوذ از عروض عرب است صحیح است، علائم آزدگی را در چهره برخی از دوستان دیدم. به هر حال نویسنده دانشمندی که نه عرب است و نه عجم با تکیه بر اقوال فضلا و شواهد از هر دو زبان نشان داده است که شعر آغازین فارسی تحت تأثیر شعر عرب بوده است، چه می‌توان کرد؟ اگر کسی این سخن را نمی‌پسندد لااقل باید به اندازه همین مؤلف رنج تحقیق را بر خود هموار کند و در تألیف دیگری نشان دهد که چنین نیست و یا لااقل به این شدت نیست و البته این کار با همه دشواری شدنی است. او باید مضامین و تصاویر متعددی را مطرح کند که نشانی از آن‌ها در شعر عربی دیده نمی‌شود و در موارد مشابه وجوه افتراق و تصرفات شاعران ایران را برجسته کند. در این که رباعی و مثنوی و غزل پرورده ایرانیان است سخن بگوید. فرق‌های ظریف قافیه و عروض فارسی را با عربی تحقیق کند. بگوید که ردیف و ذوب‌حرین در عربی نیست. بسیاری از شاعران و محققان به اصطلاح عرب در اصل ایرانی هستند. بشار و خلیل بن احمد ایرانی هستند و حتی شاید جاحظ (متوفی ۲۵۵ ه. ق) هم در اصل ایرانی باشد منتها از آن ایرانیان کریه‌المنظر چشم برآمده چموش و ناسازگار که در تاریخ نمونه‌های بسیار دارند. اصلاً زبان بخشی از مردم بصره فارسی بود. وقتی کودکان کوی و برزن می‌خواندند که آب است و زیب است، عصارات نبیذ است، سمیه روسپید است پیدا است که زبان توده مردم فارسی بوده است^۱ و سرانجام وارد این بحث نقد ادبی بشود

۱. هرچند بنای بصره مربوط به بعد از اسلام است ولی یک شهر ایرانی‌نشین بود یا لااقل ایرانی و عرب کنار هم بودند. پایگاه مذهب معتزلی بود که یک مشی ایرانی است. امثال سیبویه و خلیل بن احمد و ابن مقفع و بشار بن برد و ابونواس که همه در اصل ایرانی هستند در آنجا می‌زیستند. ظاهراً در نیمه اول قرن اول هجری زبان اکثریت مردم فارسی بود زیرا نوشته‌اند وقتی که یزید بن مفرغ شاعر عرب را در بصره زندانی کردند، او را در حالت اسهال در شهر چرخاندند. کودکان به دنبال او افتاده و می‌گفتند این چیست؟ این چیست؟ و یزید بن مفرغ که سال‌ها در خوزستان و خراسان زیسته بود و فارسی می‌دانست می‌گفت:

آب است و نبیذ است عصارات زیب است

سمیه روسپید است

اما من گمان می‌کنم این ترانه را خود کودکان می‌خواندند و بعید به نظر می‌رسد که یزید بن مفرغ

که در ادبیات تقلید و الهام‌پذیری مهم نیست عرضه و نحوه بیان مهم است. چنان که حافظ از مضامین دیگران الهام گرفت و از افکار این و آن به عنوان مواد خام استفاده کرد، اما عرضه او و جهان‌بینی او خاص اوست. داستان شعر فارسی و عربی هم در نهایت چنین است، راست است که بلاغت و قوالب شعری و مضامین و عروض و قافیه در اساس عربی است، اما نحوه عرضه و جهان‌بینی ایرانی است و سبک، بحث لغت و دستور و مواد اولیه خام نیست بحث کارکرد و نحوه عرضه آنهاست.

اما در این راستا کار دیگری هم می‌توان کرد: نشان دادن تأثیر و نفوذ زبان و ادبیات فارسی در عربی (که خود نویسنده در فصل ششم تا حدودی به آن پرداخته است) از مقوله لغت گرفته تا فکر و عرفان و قالب و چه و چه. عدی بن زید فارسی می‌دانست و اگر در اشعار او دقت شود ردپاهایی دیده می‌شود. در شعر اعشی لغات فارسی متعددی آمده است و اسم گل و گیاه و ادوات موسیقی فارسی است. در شعر امیه بن ابی الصلت لا اقل پنج واژه فارسی است. متنبی در مدح عضدالدوله (دیوان، ج ۲، ص ۴۰۴) می‌گوید:

ابا شجاع بفارِسِ عَضْدَالِ دَوْلَةِ فَنَّا خُسْرُو شهنشاهها

برقوقی شارح دیوان در توضیحات این بیت می‌نویسد: و شهنشاه ای ملک الملوک و هو لقب بنی بویه، اما توضیح نمی‌دهد که این واژه فارسی است و اساساً در سراسر دیوان

→ (به فرض این که فارسی هم می‌دانسته) در حالت اسارت جرأت داشته باشد به سُمیّه مادر عبیدالله بن زیاد بد بگوید.

اما اندک اندک عربی بر فارسی چیره شد به طوری که در قرن پنجم هرچند هنوز ایرانیانی آنجا بودند ولی زبان توده مردم عربی بود چنان که ناصر خسرو (در سال ۴۴۳ به بصره رسید) در سفرنامه می‌نویسد: «و در آن وقت امیر بصره پسر باکالیجار دیلمی بود که ملک پارس بود. وزیرش مرد پارسی بود و او را ابو منصور شهردان می‌گفتند... مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاد» (چاپ وزین پور، ص ۱۹ به بعد) اما کسبه (حمّامی) عربی سخن گفتند «و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم. من به زبان تازی گفتم که راست می‌گوئید». در قرن هشتم دیگر کاملاً زبانشان عربی بود، اما عربی عامیانه نظیر زبان مردم خوزستان. ابن بطوطه (متوفی ۷۷۹ ه. ق) می‌نویسد که خطیب جمعه آنجا، خطبه را تماماً غلط خواند به نحوی که موضوع را با قاضی القضاات آنجا مطرح کردم. اهمیت مسأله وقتی نمایان می‌شود که توجه داشتیم بصره زمانی پایگاه نُحات معروف عرب بود و در نحو دو کانون بصره و کوفه مقابل هم بودند.

هیچ علاقه‌ی ندارد مسائل مربوط به ایران را برجسته کند، چنان که در این بیت اصلاً به واژه فناخسرو (معرب پناه خسرو) اشاره نمی‌کند. ثعالبی در تاریخ غررالسیر این بیت را از بحتری ذکر می‌کند که در آن واژه درفش آمده است:

وَالْمَنَايَا مَوَائِلُ وَأَنْوَشِرُ وَأَنْ يُزَجِّي الصُّوفَ تَحْتَ الدَّرَفِيسِ
و مرگ پی‌درپی می‌رسید حال آن که انوشیروان لشکر را تحت لوای درفش کاویانی پیش می‌راند.

در جنب این کار باید توجهی هم به این نکته داشت که گاهی عربی‌گویان و عربی‌نویسان ایران مسائلی از زبان و ادب فارسی را داخل عربی کردند یا به هر حال مطرح ساختند. ابوعلی سینا در شفا دماغ را به معنی بینی آورده است. ملاصدرا در اسفار شعر فارسی دارد و حاج ملاهادی سبزواری نوشته شرasher وجود که شاید همان «سراسر» باشد.

برای آن که شمه‌ی از زحمات مؤلف این کتاب نموده شود باید یادآوری کنم که او زمانی به این تألیف منیف دست زد که هنوز چاپ کتاب به صورت علمی در ایران رواج نیافته بود و جز چند کتاب چاپ لیدن از قبیل المعجم مصحح علامه قزوینی و لباب‌الالباب عوفی و تذکره‌الشعرا مصحح برون و شاید دو سه مورد دیگر بقیه کتب به صورت خطی یا چاپ‌های سنگی هند بود. اکثر دواوین شعری که او از آن‌ها استفاده کرده است خطی هستند. البته وضع کتب عربی بهتر بود. به هر حال از این کتب که در آن زمان غالباً فاقد فهارس لازم بودند یافتن مطلب وقت‌گیر و دشوار بود.

نکته دیگر در مورد این کتاب اطلاعات جنبی بسیار مفیدی است که به مناسبت‌های مختلف در آن مطرح شده است برای محققانی که در کتب عربی به دنبال اسناد و مدارکی در باب فرهنگ ایران هستند، سرنخ‌هایی که در این کتاب داده شده است بسیار مغتنم است، به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- ایرانیان نسبت به ورود لغات عربی به فارسی سختگیر بودند و اگر شاعری در شعر خود لغت عربی می‌آورد بر او عیب می‌گرفتند و از این بابت او را نکوهش می‌کردند. ابن جنی در الخصائص می‌نویسد: «فان قلت فان العجم ایضاً بلغتهم مشعوفون و لها موثرون

ولان یدخلها شی من العربی کارهون. الاتری انهم اذا اورد شاعر منهن شعرأ فیہ الفاظ من العربی عیب به و طعن لأجل ذالک علیہ...» اما بعد چگونه شد که کار به جایی رسید که منوچهری به عربی دانی خود افتخار می کرده است و نثری و شعری پدید آمد که هرچه عناصر عربی بیشتری داشت خوشتر می نمود داستان درازی دارد.

۲- اسلام در مناطق بخارا و سمرقند با مقاومت مردم روبرو شد و اعراب با پرداخت پول مردم را به حضور در نماز جمعه تشویق می کردند (آرنولد، موعظه اسلام).

۳- باخرزی در دمیة القصر می نویسد که من نمی دانستم که رباعی چگونه شعری است تا آن که پدرم رباعیاتی از ابوالعباس باخرزی را برایم خواند.

۴- ذکر معشوق مذکر در اوایل عهد عباسیان در شعر عرب پیدا شد و قبل از آن سابقه نداشت. مُبدع آن والیة بن الحُبَاب (متوفی حدود ۷۸۶ م) است و این نوع شعر از طریق شاگرد او ابونواس به شعر فارسی راه یافت و چنان همه گیر شد که در همه تشبیه‌هایی که در لباب‌الالباب آمده سخن از عشق معشوق مذکر است.

۵- این که منتقدان کهن عرب معتقد بودند که در ایران پیش از اسلام شعر نبود به این سبب است که شعر را از دید عروض عربی می نگریستند و لذا خسروانی‌ها در نظر آنان نثر می آمد نه شعر.

و از این قبیل اشارات ارزشمند بسیار است و مخصوصاً در فصل آخر (ششم) نکات تاریخی خواندنی بسیار دارد. ابراهیم امام خطاب به ابومسلم می نویسد که در خراسان هر که را که عربی حرف می زند بکش. اصمعی در مورد برمکیان می گوید که تا در مجلسی قرآن می خواندند آنان فوراً شروع به بحث از مزدک می کنند! و به طور کلی باید گفت آشنایی عمیق مولف با دو ادب فارسی و عربی امکان مقایسه‌ی دقیق بین این دو ادب را برای او فراهم کرده است مثلاً می گوید اگر کسی یتیمه و لباب را با هم بسنجد، از شباهت در توصیفات طبیعت بین شاعران همدوره عرب و عجم حیرت می کند. این کتاب از جمله نخستین کتاب‌هایی است که با روش علمی جدید در باب آغاز شعر فارسی بحث کرده است. البته امروزه برخی از مطالب آن معمولی به نظر می رسد مثل منقولات او از تاریخ سیستان. اما باید توجه داشت که در زمان او بسیار نو بوده و جنبه کشف داشته است. در ایران هم فقط عده قلیلی مشغول استخراج این گونه مطالب از کتب تازه یافته بودند. مثلاً در این کتاب آمده است که قصیده «مادر می» رودکی را علامه قزوینی از تاریخ سیستان کشف کرده است. از نظر روش و تنظیم مطالب هم، این رساله،

رساله‌یی است در حد مطلوب که می‌تواند سرمشقی از برای نگارش رسالات دانشگاهی در حجم کم اما با مطلب زیاد باشد.

چنان که قبلاً اشاره کردم از تاریخ تألیف این کتاب حدود هفتاد سال گذشته است، اینک با گسترش دامنه تحقیقات و چاپ منابع و مآخذ بیشتر می‌توان آن را به صورت کاملتری بازنویسی و تنقیح کرد. در این صورت جا دارد که برخی از اشاراتی که در کتاب آمده مفصل‌تر شود. ترجمه شعر، مخصوصاً رباعیات فارسی که در قدیم مرسوم بود تبدیل به فصلی شود (ترجمه به عنوان هنر و صنعتی در برخی از کتب کهن بدیعی مطرح شده است) در آثار شاعران ذواللسانین تفصیل بیشتری داده شود و اصولاً در اشعار عربی شاعران ایرانی چون خاقانی (و سعدی) بررسی صورت گیرد. آماری در مورد این که چه تعداد از شاعران به اصطلاح عرب در اصل ایرانی هستند فراهم آید. در مورد نقش صاحب بن عباد در گسترش ادب عرب در ایران بحث شود. و البته فصلی به شعر در ایران پیش از اسلام اختصاص یابد و در این زمینه از کتب قدیم عربی چون التفضیل بین بلاغین العرب و العجم ابو هلال عسکری و کتب مستشرقان چون شعر اولیه فارسی از جاکسون و نظایر آن استفاده گردد. فصلی در صنایع بدیعی به کتاب افزوده شود.

تعلیقات من بر این کتاب مختصر و در حد ضرورت بوده است (اعداد داخل پرانتز که در آخر کتاب توضیح داده شده است) تا به حجم کتاب افزوده نشود. از همکار دانشمند جناب آقای دکتر هادی مرادی استاد ادبیات عرب در دانشگاه علامه طباطبایی که دستنویس مرا خواندند و اصلاحاتی به عمل آوردند تشکر می‌کنم. بعد از حروف چینی کتاب این توفیق دست داد که دوست عزیز و همکار فاضل جناب آقای دکتر سعید واعظ استاد ادبیات فارسی و عربی دانشگاه علامه طباطبایی کتاب را ملاحظه فرمایند. ایشان اولاً تمام ابیات را اعراب‌گذاری کردند و ثانیاً برخی از ضبط‌های غلط را اصلاح کردند و ثالثاً تعلیقات منمّعی مرقوم داشتند. از طرف خود و خوانندگان از ایشان سپاسگزارم.

سیروس شمیسا

داکا، فوریه ۲۰۰۱

گلندوئک، آبان ۸۰